

انقلاب مشروطه و پاگرفتن جریان چپ در ایران

دکتر مهدی رهبری - استادیار علوم سیاسی دانشگاه مازندران

چکیده

جریان چپ در ایران و دسته‌بندیها و گوناگونیها در آن در پیوند با مدرنیته و مسایل درونی ایران است.

پیشگفتار

انقلاب مشروطه ایران در ۱۲۸۵ ش / ۱۹۰۶ م که ساختار خودکامگی باستانی چیره بر ایران را در هم شکست و نیز سربر آوردن نیروهای سیاسی، اجتماعی و فکری اثرپذیرفته از مدرنیته و افزایش پیوندها با باخترزمین، به پیدایش احزاب و گروه‌هایی انجامید که برای نخستین بار آشکارا وارد بهینه قدرت شدند و به رقابت با یکدیگر پرداختند. با پیدایش فضای باز سیاسی پس از انقلاب، در پرتو حضور توده‌های مردم در بهینه سیاست و پاگرفتن نهادهای تازه‌ای چون پارلمان، کابینه و مطبوعات، شکل‌گیری و رقابت میان حزبه‌ها و گروه‌ها شتاب بسیار گرفت. (بهار، ۱۳۷۱) در برابر جریانهای ملی و لیبرال که بر سیاست پیش و پس از مشروطه اثر گذاردند، می‌توان از جریان تازه‌ای بانام «چپ» در ایران سخن گفت. این جریان که همچون دیگر احزاب ریشه‌ای بیرونی داشت، در دهه‌های پس از مشروطه نیز به گونه‌هایی ادامه یافت و اثر بسزایی در تاریخ ایران گذاشت.

احزاب و جریانهای فکری و سیاسی چپ در ایران، مانند هم‌تایان آنها در باخترزمین، بسته به پایگاه طبقاتی اعضا و هواداران و گروه‌های زیربوشش خود، شاخه‌های گوناگون داشته‌اند. یکی از گرایشهای فکری چپ که در پاگرفتن مشروطیت و بویژه در سالهای پس از

پاگرفتن جریان چپ در جهان، برابند انقلاب صنعتی و پیدایش دو طبقه، یعنی طبقه کوچک ولی ثروتمند بورژوا و طبقه بسیار گسترده و تنگدست پرولتاریا بوده است که هر دو به تولید وابسته بوده‌اند. با افزایش تولید و پدید آمدن سرمایه‌داری جهانی، شکل‌گیری این دو طبقه نیز جهانی شد و بهینه‌را برای پیدایش نیروهای چپ در جهان فراهم کرد. پدید آمدن جریان چپ در ایران، از یک سو ریشه در رویکرد نوگرایانه اصلاح‌خواهانی چون عباس میرزا و امیرکبیر داشته و از سوی دیگر، از پیدایش جریان چپ در همسایگی کشور در قفقاز مایه گرفته است. گذشته از چپگرایان در قفقاز که به پیروی از اندیشه‌های مارکس به دشمنی با سرمایه‌داری برخاسته بودند، چپگرایان دیگری نیز با اثرپذیری از اندیشه‌های آزادیخواهانه، رویکردی اجتماعی داشتند و از طبقات محروم و نه لزوماً کارگری پشتیبانی می‌کردند. انقلاب مشروطه ۱۹۰۶ ایران زمینه خوبی برای چپگرایان بود تا به دشمنی با سرمایه‌داری جهانی یا امتیازهای موروثی زمینداران و به‌هواداری از بهسازیهای ریشه‌ای به سود طبقات محروم برخیزند. آنها که نخست در فرقه اجتماعیون عامیون و سپس در حزب دموکرات گرد آمدند، با یکدیگر جریان چپ را در مخالفت با وضع موجود پدید آوردند و حتا در دوره‌هایی مدیریت کشور را به دست گرفتند و بر سر نوشت کشور اثر گذاردند. آنچه در این نوشتار بدان خواهیم پرداخت، شیوه‌پاگیری

(لوین، ۱۳۸۰: ۶۰-۷۹)

همچون اروپا، سوسیال دموکراسی در ایران نیز به دو شاخه بزرگ تقسیم می‌شود: شاخه‌ای اثرپذیرفته از لیبرالیسم فلسفی غرب پس از بحران اقتصادی سالهای ۱۹۲۹-۱۹۷۵ که تا ۱۹۷۵ در عمل بر اقتصاد و سیاست غرب چیره بود، و شاخه‌ای برآمده از احزاب سوسیالیست اروپا بویژه روسیه که به اندیشه‌های مارکس و تحلیلهای مارکسیستی در زمینه دگرگوئیهای اجتماعی پایبند بود. وابستگان به شاخه نخست که از آنها بعنوان هواداران سیاست «دولت رفاهی» یاد می‌شود، پیوندی با اندیشه‌های مارکس نداشتند بلکه به اندیشه کسانی چون ژان ژاک روسو، ولتر، رنان، باکل، جرمی، بنتام، جان استوارت میل و جان مینارد کینز نزدیک بودند و فراهم کردن زمینه خوشبختی افراد جامعه را از وظایف دولت می‌دانستند و بر سیاستهای مداخله‌جویانه دولت، سرمایه‌گذاری دولتی، خدمات دولتی و... برای کنترل اقتصاد و پشتیبانی از لایه‌های فرودست پافشاری می‌کردند. (بشیریه، ۱۳۷۴: ۱۵۷-۱۲۳) درحالی که پیروان شاخه دوم سوسیال دموکراسی، یکسره از اندیشه‌های مارکس اثر می‌پذیرفتند و همچون او

○ پدید آمدن جریان چپ در ایران، از يك سوريشه در رویکرد نوگرایانه اصلاح خواهانی چون عباس میرزا و امیر کبیر داشته و از سوی دیگر، از پیدایش جریان چپ در همسایگی کشور در قفقاز مایه گرفته است. گذشته از چپگرایان در قفقاز که به پیروی از اندیشه‌های مارکس به دشمنی با سرمایه‌داری برخاسته بودند، چپگرایان دیگری نیز با اثرپذیری از اندیشه‌های آزادیخواهانه، رویکردی اجتماعی داشتند و از طبقات محروم و نه لزوماً کارگری پشتیبانی می‌کردند.

آن نقش برجسته داشته، جریان چپ دموکراتیک یا سوسیال دموکراسی^۱ بوده است. این جریان که بعدها بویژه در حزب دموکرات ایران در مجلس دوم رخ نمود، همچون لیبرال دموکراتها به اصول مدرنیته همچون خردورزی، اومانیسیم، تجربه‌گرایی و سکولاریزم پایبند بود و مانند آنها بر دموکراسی، مشروطیت، آزادی و پارلمانتاریسم پامی‌فشرده، ولی بیشتر از لیبرالها بر چهره دیگر «تجدد» یعنی پیشرفت، تمرکز، ناسیونالیسم و بویژه برابری و دادگری اجتماعی انگشت می‌گذاشت و انقلابی‌تر و تندرو بود. سوسیال دموکراتها در ایران، برخلاف لیبرالها، ندای دگرگوئیهای ریشه‌ای از پایین، از میان برداشتن همه امتیازها و نابرابریها، تنگدستی و عقب‌ماندگی، پشتیبانی از مشارکت توده‌های مردم در سرنوشت خویش و یاری‌رسانی به لایه‌های فرودست جامعه سر می‌دادند. همچنین درحالی که برداشت لیبرالها از برابری، برابری در برابر قانون بود، سوسیال دموکراتها، برابری را به معنای از میان رفتن همه امتیازات موروثی و سلسله‌مراتبی، فاصله طبقاتی و تبعیض‌ها و پدید آمدن فرصت‌های برابر برای همگان می‌دانستند. اگر بتوان احزاب جمهوریخواه، محافظه‌کار و لیبرال در آمریکا و اروپا را احزاب لیبرال دموکرات به‌شمار آورد، باید احزاب کارگر، سوسیالیست، دموکرات و سوسیال دموکرات در اروپا و آمریکا را از احزاب دسته دوم انگاشت. (دورژه، ۱۳۷۵) این گونه احزاب، با وجود پایبندی به دموکراسی، به آرمانهای لایه‌های فرودست جامعه و عدالت اجتماعی توجه ویژه دارند و با رسیدن به قدرت، به بهسازیهای بنیادی در زمینه عدالت اجتماعی همچون دادن یارانه، کاهش مالیات کارمندان و کارگران، افزایش خدمات تأمین اجتماعی و درمانی، افزایش حقوق، کاهش سن بازنشستگی و... می‌پردازند؛ درحالی که لیبرال دموکراتها این گونه کارها را سبب افزایش قدرت و دامنه کارکردهای دولت، افزایش نقدینگی و تورم و توده‌ای شدن سیاست می‌دانند. آنها بر آزادی بعنوان شرط عدالت انگشت می‌گذارند و عدالت اجتماعی را در چارچوب رقابت و به کمک دستان نامرئی تحقق‌پذیر می‌دانند و هرگونه دخالت دولت را خطری برای دموکراسی می‌شمارند

پیوندهایی داشتند.

گذشته از احزاب سوسیال دموکرات با دو گرایش یادشده، باید از شاخه بسیار رادیکال چپ کمونیسم نیز یاد کرد که بیشتر از دیگر جریانها به چپگرایی شهرت دارد. گرایش دوم سوسیال دموکراسی (گرایش مارکسی) و اندیشه کمونیستی در چند نکته برجسته همسو بوده‌اند: با باور به اندیشه‌های مارکس درباره تضاد طبقاتی، ماتریالیسم تاریخی، دیالکتیک، حکومت پرولتاریا، جامعه آرمانی کمونیستی، پیوندها و وجه تولید، نظریه اقتصاد بعنوان زیربنا، برابری، نفی سرمایه‌داری و... به شیوه‌ای تند و توده‌ای (مسلحانه یا مسالمت‌آمیز مانند اعتصاب و تظاهرات) باور داشته‌اند. (بشیریه، ۱۳۷۶) آنها همگی با اثرپذیری از انقلابی‌گری و اندیشه‌های سوسیالیستی روسیه و قفقاز،^۴ آرمانهای خود را با انقلابیون در آن نواحی و سوسیالیست‌ها در سراسر جهان یکی می‌دانستند. (سعیدی، ۱۳۸۴: ۳۳-۳۸).

شیوه برخورد جریانهای چپ با مدرنیته، با آنکه در کنار دیگر جریانهای سیاسی مدرن، مانند لیبرالها، به بنیادهای نوگرایی همچون خردباوری، اومانیسم، اصالت تجربه و سکولاریزم باور داشتند، بسته به تفسیرشان از اندیشه‌های مارکس، گوناگون بود. جریان مارکسیستی سوسیال دموکراسی زیر تأثیر اندیشه‌های پلخائف، کائوتسکی و برنشتاین بر آن بود که راه‌اندازی انقلاب کمونیستی در سرزمینهای توسعه نیافته و غیرسرمایه‌داری چون روسیه و ایران، پیش از نابودی فئودالیسم و پیش از تکامل سرمایه‌داری ممکن نیست، و از دید مارکس می‌بایست در روند تکامل تاریخی، کمونیسم پس از دوران سرمایه‌داری رخ دهد، زیرا سرمایه‌داری سبب صنعتی شدن، پیدایش طبقات کارگری، شیء‌وارگی و تضاد طبقاتی چشمگیر می‌شود که پیش از رخ نمودن آنها، پیدایش کمونیسم امکان‌پذیر نیست؛ در حالی که کشورهایی چون روسیه و ایران طبقات کارگری و صنعتی ندارند و هنوز نیروی فئودالها در آنها بسیار است. از دید این گروه، کشورهای عقب‌مانده به آگاهی طبقاتی نرسیده‌اند و رخ دادن انقلاب در آنها مایه آشفتگی و دیکتاتوری از گونه‌ای دیگر

○ یکی از گرایشهای فکری چپ که در پاگرفتن مشروطیت و بویژه در سالهای پس از آن نقش برجسته داشته، جریان چپ دموکراتیک یا سوسیال دموکراسی بوده است. این جریان که بعدها بویژه در حزب دموکرات ایران در مجلس دوم رخ نمود، همچون لیبرال دموکراتها به اصول مدرنیته (خردورزی، اومانیسم، تجربه‌گرایی و سکولاریزم) پایبند بود و مانند آنها بر دموکراسی، مشروطیت، آزادی و پارلمانتاریسم پامی‌فشارد، ولی بیشتر از لیبرالها بر چهره دیگر («تجدد») یعنی پیشرفت، تمرکز، ناسیونالیسم و بویژه برابری و دادگری اجتماعی انگشت می‌گذاشت و انقلابی‌تر و تندرو بود.

تحلیلی طبقاتی، تکاملی، ماتریالیستی و دیالکتیکی از تاریخ، سیاست، فرهنگ و اقتصاد به دست می‌دادند و خواهان دستیابی طبقه کارگر به قدرت و نابودی سرمایه‌داری بودند؛ ولی برخلاف کمونیستهای روسی چون لنین و استالین، احزاب سوسیال دموکرات به لزوم مبارزه پارلمانی و مسالمت‌آمیز در درون چارچوبهای دموکراتیک و از میان برداشتن گام به گام سرمایه‌داری از راه انباشت و تکامل سرمایه و نه انقلاب و مشارکت کارگران در قدرت از راه سامان دادن به اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری باور داشتند و می‌گفتند که در این زمینه از اندیشه‌های برنشتاین، کائوتسکی و پلخائف اثرپذیرفته‌اند. (کولاکوفسکی، ۱۳۸۵: ۱۳۳-۱۴۴)^۲ همچنین آنها پیوندهای سازمانی نزدیکی با سوسیالیستهای قفقاز و روسیه برقرار کرده بودند، که برجسته‌ترین نمایندگان فکریشان در ایران، محمد امین رسول‌زاده و آرشاویر چلنگریان بودند که با کائوتسکی

مخالفت با پا گرفتن مجلس سنا بود که آنرا گونه‌ای امتیاز دادن به اشراف و فئودالها و مایه نابربری می‌دانستند.

انقلاب مشروطه و جریان چپ در ایران

از میان شاخه نخست سوسیال دموکراسی یا هواداران دولت رفاهی در ایران در دوران مشروطه که در عین پایبندی به اصول مدرنیته و لیبرالیسم فلسفی و سیاسی، در زمینه اقتصادی و اجتماعی راه خود را از لیبرال دموکراتهایی چون ملک‌خان و مستشارالدوله جدا کردند، می‌توان از میرزا عبدالرحیم طالبوف، میرزا آقاخان کرمانی، علی اکبر دهخدا، ملک‌الشعراى بهار، سلیمان میرزا اسکندی،^۶ سید جمال‌الدین واعظ، محمدرضا مساوات، ملک‌المتکلمین، میرزا یحیی دولت‌آبادی، میرزا ابوالقاسم صوراسرافیل، سیدحسن تقی‌زاده و... یاد کرد،^۷ که بویژه پس از انقلاب مشروطه، نقشی برجسته در جریان روشنفکری و راهنمایی افکار عمومی بازی کردند.^۸ برخی از آنان در شمار اندیشمندان، گروهی در شمار شاعران و نویسندگان و بسیاری دیگر از فعالان سیاسی سرشناس و اثرگذار در دوران معاصر بوده‌اند. نقش کسانی چون سیدجمال واعظ که در سخنوری بی‌همتای خود، در برانگیختن افکار عمومی و آشنا کردن مردمان با حقوق اجتماعی‌شان، نقش سیدرضا مساوات، علی اکبر دهخدا و ملک‌الشعراى بهار در برانگیختن جامعه از راه روزنامه‌نگاری و همچنین نقش کسانی همچون سیدحسن تقی‌زاده در سیاسی کردن جامعه و مبارزه با

می‌شود. رهبران این گروه، از کسانی چون نین انتقاد می‌کردند و می‌گفتند انقلاب در روسیه، به جای دیکتاتوری پرولتاریا، دیکتاتوری بر پرولتاریا را سبب خواهد شد و نتیجه انقلاب زود هنگام کمونیستی، چیزی جز دیکتاتوری حزبی و شخصی نخواهد بود. (آدمیت، ۱۳۵۷: ۳۰۵) بدین سان، سوسیال دموکراتها با تحلیل‌های مارکسیستی، خواهان برآورده شدن آرمانهای خود در چارچوب مبارزه‌های دموکراتیک و انتخابات بودند.

کمونیستها و سوسیال دموکراتها (با گرایش مارکسی)، با آنکه هر دو در پذیرش بسیاری از تفسیرهای مارکسیستی یکسو بودند، در روش از یکدیگر جدا می‌شدند. کمونیستهایی که پیرو تفسیرهای نین، تروتسکی و استالین بودند، انقلاب کمونیستی زود هنگام در همه جوامعی را می‌پسندیدند که هنوز مرحله سرمایه‌داری را نگذرانده‌اند، تا در سایه دیکتاتوری پرولتاریا، خود به ساخت جامعه صنعتی، از میان بردن فئودالیسم و برپا کردن حکومت آرمانی کمونیستی بپردازند. از اینرو کمونیستها برخلاف سوسیال دموکراتها (با گرایش مارکسی) به انقلاب، بسیج توده‌ها، برپایی شوراهای کارگری و احزاب کمونیستی برای نابود کردن سرمایه‌داری و فئودالیسم باور داشتند (نقیب‌زاده، ۱۳۷۴: ۱۲۴)؛ چیزی که با انقلاب کمونیستی ۱۹۱۷ روسیه جامعه عمل پوشیده بود.^۵

بر سر هم، گرچه حزب دموکرات ایران در دوران انقلاب مشروطه برجسته‌ترین نماینده جریان چپ در ایران به شمار می‌آمد، ولی در درون این حزب هر سه گرایش یاد شده (سوسیال دموکراسی با گرایش بتنامی، سوسیال دموکراسی با گرایش مارکسیستی و جریان کمونیستی) به چشم می‌خورد. این احزاب همچون هم‌تایان غربی خود، برخلاف احزاب لیبرال دموکرات که دموکراسی و شکل‌گیری نهادهای مدنی را مقدم می‌دانستند، توجه ویژه‌ای به عدالت اجتماعی و برابری طبقاتی داشتند و برای از میان برداشتن نابرابریها و امتیازات موروثی و سلسله‌مراتبی، به سود طبقات فرودست جامعه، شیوه‌های رادیکالی در پیش گرفتند. از مواضع تند این احزاب در مجلس اول و مجلس دوم،

○ گرچه حزب دموکرات ایران در دوران انقلاب مشروطه برجسته‌ترین نماینده جریان چپ در ایران به شمار می‌آمد، ولی در درون این حزب هر سه گرایش یاد شده (سوسیال دموکراسی با گرایش بتنامی، سوسیال دموکراسی با گرایش مارکسیستی و جریان کمونیستی) به چشم می‌خورد.

خودکامگی پس از برپایی مجلس، انکار ناپذیر است. همانها بودند که پس از انقلاب مشروطیت، جنبش مردمی را از خواسته‌های یکسره سیاسی و قضایی به خواسته‌های اجتماعی، اقتصادی و طبقاتی کشاندند و با پی گرفتن سیاست انقلابی و رادیکال، به سستی گرفتن جنبش مشروطه در زمینه اصلاحات از بالا تاختند و خواستار اصلاحات در ساختارهای بنیادینی چون شیوه زمینداری و مالکیت، مالیات، آموزش و پرورش، خدمات رفاهی، تأمین اجتماعی و... شدند که به عامه مردم از شهری و روستایی و بویژه لایه‌های فرودست جامعه مربوط می‌شد. آنان که از کندی پیشرفت به‌سوی هدفهای انقلاب و محافظه‌کاری برخی از انقلابیون بیمناک بودند و بویژه هرگونه صبر و انتظار را به سود طبقه حاکم می‌دانستند، روشهایی تند بویژه از راه روزنامه‌ها و با نوشتن مقالات انتقادی در پیش گرفتند. بویژه، از آنجا که بیشتر آنان (برخلاف لیبرال دموکراتها) با بدنه اجتماعی جامعه در پیوند بودند و حتا برخی از آنان با انگیزه پیگیری خواسته‌های توده‌ها به مجلس رفته بودند، این جریان به مخالفت با ساختارهای موجود، سنتی و محافظه‌کار کشیده شد و اعضایش خواستار از میان رفتن همه امتیازات موروثی و اشرافی و سلسله مراتبی در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، برابری، عدالت اجتماعی، توزیع عادلانه ثروت و... شدند. این گروه با شعار «برابری، برادری و آزادی» که

برگرفته از آرمان انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۸۹ بود و الگو گرفتن از روشهای انقلابی ژاکوبین‌ها و رهبران آن همچون روبسپیر و دانتون که حتا برخی کسان این گروه‌ها را به همان نامها می‌خواندند (هدایت، ۱۳۷۵: ۱۵) بویژه پس از پاگرفتن مجلس دوم که به تثبیت جایگاه آنها در چارچوب حزب دموکرات انجامید و با افزایش یافتن شمار نمایندگان شهرستانی در مجلس که با خود پیام تهیدستی مردمان در سراسر کشور و رنج آنان از نابرابری را به پایتخت می‌آوردند، خواسته‌های یادشده در بالا را در چارچوب نظام دموکراتیک چنان پیگیری کرد که به کودتای محمد علی شاه با همدستی محافظه‌کاران انجامید. گرچه کودتای شاه و هواداران وضع موجود که همگی برخوردار از جاه و مقام و ثروت موروثی و استثماری و برای خود جایگاه بلندی در سلسله مراتبی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی قائل بودند، در برابر همبستگی نیروهای انقلابی به زانو درآمد، ولی دیگر بار همین سوسیال دموکراتها از شاخه نخست بودند که بیشترین اثرگذاری را پس از استبداد صغیر که آنرا دوران انقلاب دوم مشروطه نیز می‌خوانند، در راهبری جریانها و مدیریت کشور داشتند. ولی تندروهای آنان و ستیزشان با ساختارهای فرهنگی و دینی موجود، بی‌توجه به ساختارهای ذهنی جامعه که در گذر سده‌ها پدید آمده بود و یک شبه دگرگونی نمی‌پذیرفت، به گونه‌ای پیش رفت که در سایه دیگر بحرانهای اقتصادی، سیاسی و بین‌المللی، این گروه را دچار چالشی سخت در پیگیری اندیشه‌های نوگرایانه کرد. به هر رو، شاخه نخست سوسیال دموکراسی، در برگیرنده هواداران دولت رفاهی و دموکراسی اجتماعی که پیرو لیبرالیسم فلسفی و سیاسی (دموکراسی خواهی) ولی مخالف لیبرالیسم اقتصادی (اقتصاد آزاد و سرمایه‌داری) بودند، مدرن‌ترین جریان سیاسی و فکری کشور به‌شمار می‌رفت که با تأکید بر هر دو چهره مدرنیته (آزادی و برابری)، خواهان مدرن شدن هر چه زودتر کشور بود. این جریان نوپا ولی گسترده در پهنه روشنفکری، «سنت» را بازدارنده بزرگ به‌سازیه‌ها و مدرنیته می‌دانست. این گروه را بر سر هم می‌توان تجلی بزرگ اندیشه مدرنیته در ایران دانست که

○ میرزا آقاخان کرمانی در زمینه سیاسی با پافشاری بر ناسیونالیسم ایرانی و عناصر آن چون آیین زرتشت بعنوان کاملترین کیش ایرانی، خون، نژاد و تبار ایرانی، قوم‌آرایی و زبان ملی، خواهان پایه‌گذاری حکومت ملی شده است. ولی حکومت ملی دلخواه وی، در چارچوب «حکومت مشروطیه قانونیه» معنا می‌یابد.

○ از دید کرمانی، عامل اصلی واپس ماندگی ایران، «حکومت دیسپوتیستی و مذهب فئاتیکی» است:

«دیسپوت کسی است که در مملکتداری به هیچ قانون و قاعده متمسک نبوده و به همه چیز توده بلاحد و انحصار داشته باشد و همواره مستبداً به رأی و هوای نفس خویش رفتار کند و مردمان در حکومت او از هیچ چیز حتی جانهای خود ایمن نباشند و چون بندگان زر خرید اسیر، از حقوق بشریت و حظوظ آدمیت محروم و ممنوع به سر برند.»

طالبوف بر خرد استوار و ذهن او یکسره تجربی و پرداخته دانش طبیعی است. گرایش عقلی او بر سر هم مادی (این جهانی) است و بر این است که دانش ما از جهان بیرون، تنها از تجربه عینی به دست می آید. حتا روایت او از دین، عقلی و تاریخی است. (همان: ۱۵۱۸)

طالبوف با اثربخیزی از آگوست کنت، برای علم ارزشی قائل بود. کمال نفس آدمی و نیکبختی جامعه انسانی را در پیشرفت و گسترش علوم طبیعی می دانست. در زمینه قوانین حیات، آشکارا از فلسفه تحول تکاملی الهام گرفته و درونمایه زندگی را در قانون تنازع بقا و انتخاب اصلح می دید. (همان: ۲۰) خردباوری و باور به آزادی و اختیار ذاتی انسان، طالبوف را در گذار از جهان بسته و تقدیر باور سنتی، به وادی روشنفکری کشاند. وی بر پایه این دیدگاه به اهمیت وجودی انسان رسید و برخلاف پیشینیان که از انسان کامل و متافیزیکی و بیرون از واقعیت و تاریخ سخن می گفتند، بر انسان حاضر در اجتماع و صاحب اراده و شایسته پرورش و بهره مند از خرد و تجربه انگشت می گذاشت. «در فکر تحلیلی طالبوف انسان مختار است. او هاتف فلسفه کار و عمل آدمی است.»

بیشتر وابسته به مکتب نوسازی و مدرنیسم و خواهان پیشرفت سریع کشور و جبران واپس ماندگی، با از میان برداشتن ساختارهای قدیمی سیاسی، اقتصادی و بویژه فکری بوده اند. از میان آنان، به اندیشه های دو تن می پردازیم:

میرزا عبدالرحیم طالبوف که نزد مشروطه خواهان جایگاهی بلند داشت، به گونه ای که غیباً او را به نمایندگی مجلس اول برگزیدند [گرچه هرگز در مجلس حاضر نشد]، نویسنده کتابهای ارزنده ای بود چون نخبه سپهری، احمد یاسفینه طالبی که برای نگارش آن از کتاب «امیل» نوشته روسو الهام گرفت، حکمت طبیعی، ترجمه هیئت جدید از فلاماریون، ترجمه پندنامه مارکوس کیصر روم در زمینه اندیشه های اخلاقی و فلسفی، مسالك المحسنين در زمینه اندیشه های فلسفی و انتقادهای اجتماعی، مسائل الحیات در دفاع از حقوق طبیعی، آزادی و ترقی، ایضاحات درباره آزادی که برگرفته از رساله «در باب آزادی» جان استوارت میل بود و سیاست طالبی دربرگیرنده دو نوشتار که در اولی از سیاستهای استعماری روسیه و انگلیس در ایران گلایه کرده و در دومی، اوضاع عمومی ایران را به نقد کشیده است.

آثار طالبوف که در جامعه و بویژه در میان روشنفکران هواداران بسیار داشت، سخت مایه بر آشفتنگی شاه شد، به گونه ای که ناصرالدین شاه پس از آگاه شدن از مطالب کتاب احمد یا سفینه طالبی که درباره اصول علوم طبیعی همراه با نکته های تاریخی و اجتماعی و داستانهای شیرین بود، طالبوف را کافر دانست. هر چند مظفرالدین میرزا، ولیعهد، آثار طالبوف را می ستود و او را وطن پرست می خواند. (آدمیت، ۱۳۶۳: ۸۹)

طالبوف همچون دیگر نوگرایان در آن دوران، به اصالت عقل و فلسفه تجربی و قانون تحول تکاملی باور داشت. وی گرچه در روسیه از جنبشهای سوسیالیستی اثر پذیرفته بود، ولی هرگز به تحلیلهای مارکسیستی دلبسته نشد؛ بلکه برعکس، بر پایه آموزشهای لیبرالیستی، به دموکراسی، حکومت قانون و حقوق طبیعی گرایش پیدا کرده بود. از دید آدمیت، بنیاد اندیشه

○ پاگرفتن جریانهای مارکسیستی در ایران (سوسیال دموکراسی و کمونیسم) از آنجا آغاز شد که بسیاری از ایرانیان جویای کار از لایه‌های فرودست، بویژه از آذربایجان و گیلان، به قفقاز مهاجرت کردند و به سبب تنگدستی و خودکامگی و بی‌عدالتی در ایران و نیز تجربه تلخ سیاستهای استعماری روسیه تزاری در کشورشان، جذب اندیشه‌های انقلابی و برابری جویانه در قفقاز شدند.

(طالبوف، ۱۳۴۷: ۱۰)

طالبوف در اندیشه‌های سیاسی خود، به دموکراسی و لیبرالیسم پایبند بود و به مفاهیمی چون حقوق طبیعی، قرارداد اجتماعی و آزادی توجه می‌کرد. او آزادی را همراه با علم مایه پیشرفت و مدرنیته می‌دانست. انسان آزاد از دید او، به معنای «مختار بی‌قید، حر» بود که آزادیش قابل واگذاری، تغییر و تصرف نیست. طالبوف آزادی هویت (آزادی شخصی)، آزادی باورها و آزادی بیان را برجسته‌ترین آزادیها می‌دانست و از حقوق آن، آزادی انتخابات، آزادی مطبوعات و آزادی اجتماع (طالبوف، ۱۳۲۴: ۹۷-۹۳) را برمی‌شمرد. از همین رو «رسالة ایضاحات در آزادی» را نگاشت و به خطرهایی که آزادی را تهدید می‌کند یعنی خودکامگی، نادانی، آشوب، عوام‌گرایی و تندروی هشدار داد.

طالبوف بر پایه لیبرالیسم، به نقش دولت بعنوان نهاد پاسدار نظم و امنیت جان و مال و آزادی شهروندان پرداخته است. او به ناهمسازی دولت مطلقه و دولت مشروطه توجه داشته و نظام مطلقه را به این دلیل که از پرورش توانمندیهای انسانی جلوگیری می‌کند و با آزادیهای اجتماعی و عدالت‌ناسازگار است، سخت محکوم کرده است. (طالبوف، ۱۳۴۷: ۸۰)

او با نفی سلطنت مطلقه که آنرا سلطنت ستمگرانه خوانده، بر دو گونه آن یعنی سلطنت مطلقه قانونی

همچون سلطنت در روسیه و عثمانی و سلطنت مطلقه بی‌قانون و بی‌چون و چرا چون سلطنت در ایران و افغانستان را که در آن پادشاه و کیفر هر کس وابسته به خواست فرمانروا خواهد بود، بر شمرده است. (طالبوف، ۱۳۲۴، ۱۱۰)

طالبوف در تبیین دولت مدرن مشروطه، به الزامات قانونی و حقوقی آن نیز پرداخته و حاکمیت ملی را به مسأله اندیشه سیاسی پیوند زده است و می‌گوید مقصودش از واژه «مشروطه» همان «مشروطی» بودن نیروی حکومت است. به سخن دیگر، واژگان «مشروطه» و «مشروطی بودن» و «کنستیتوسیون» و «کندسیونل» را به یک معنا و در واقع مترادف هم به کار برده است. (آدمیت، ۱۳۶۳: ۴۱) در زمینه حکومت مشروطه، مردم انگلستان را جلودار این گونه‌روش و بینش دانسته و آنان را ستایش کرده است:

«فضیلت تقدم این مبنای مقدس یعنی مشروطه نمودن حقوق سلاطین مستقلاً جقه تاج افتخار ملت انگلیس است که اول مجلس مبعوثان را در سال ۱۲۹۵ میلادی تشکیل داد.» (طالبوف، ۱۳۲۴: ۲)

طالبوف به پیروی از جرمی بنتام، اندیشمند انگلیسی، قانون را عبارت از فصول مرتب احکام مشخص حقوق و حدود مدنی و سیاسی متعلق به فرد و جماعت دانسته و بر این باور است که با اجرای آن، هر کس یکسره از مال و جان خود مطمئن خواهد بود. (طالبوف، ۱۳۴۷: ۹۴) سپس آنرا بر پایه منطق فایده معنوی و «انتفاع» که انگیزه فعالیت انسانی در جستجوی خوشی و نیکبختی است توجیه کرده است. او خاستگاه قانون را اراده جمعی دانسته که ناظر بر شکل‌گیری فردیت، تحقق حقوق شهروندی و تأمین قرارداد اجتماعی است. (آدمیت، ۱۳۶۳: ۴۵) وی که هوادار حکومت مشروطه بوده، با پافشاری بر لزوم تدوین قانون اساسی، در تعریف آن گفته است: «قانون اساسی عبارت از آن قانون است که در آن حقوق پادشاه و تبعه واضح و معین شده باشد.» (همان)

«ما باید قانون اساسی داشته باشیم، قانونی که با آن تعیین مخارج درباری، حق تبعه، حق مجلس

اجحاف متنفذین بسته شود. (طالبوف، ۱۳۴۷: ۱۲۴-۱۲۳)

او آزادی و برابری را در شمار حقوق طبیعی دانسته و بیشترین توجه را به نابرابریهای اجتماعی و اختلاف طبقاتی که در جامعه ایران رواج داشته، کرده است. از دید آدمیت، طالبوف این سخن را که «مردم فهمیدند تکالیفشان باید در خور استطاعت استعداد آنها باشد»، از دو شعار مهم گرفته است: «به هر کس به اندازه نیاز مندی اش» و «به هر کس به اندازه شایستگی اش»، که پایه سوسیالیزم است. (آدمیت، ۱۳۶۳: ۶۷) او همچنین در راستای این اندیشه، به مصرف زدگی، شی‌واری، اقتصاد سرمایه‌داری و نظام اقتصاد بین‌الملل تاخته است (طالبوف، ۱۳۲۴: ۹۲-۹۱) بر سر هم، طالبوف از دیدگاه اقتصادی، هوادار اقتصاد اجتماعی، دخالت دولت در زمینه برابری اجتماعی، عدالت اجتماعی، تقسیم زمینها، نفی نظام ارباب و رعیتی، نابودی نظام تیول‌داری، برگرداندن املاک خالصه، ملی کردن منابع طبیعی، برپا کردن صنایع تازه و پشتیبانی دولت از اقتصاد ملی و محدود شدن تجارت آزاد خارجی بوده است.

○ از اقدامات ملی فرقه اجتماعیون

عامیون، دادن کمکهای فراوان نظامی و مالی به یاران ستار خان و همکاری با نهضت گیلان بر ضد استبداد صغیر به ریاست پیرم خان ارمنی از حزب داشناک بوده است. آنها همچنین به کارگران ایرانی در قفقاز و مشروطه خواهان بویژه در دوران محاصره تبریز به دست نیروهای استبدادی محمدعلی شاه، کمکهای بسیار کردند به گونه‌ای که از دید برخی کسان، بی‌کمک آنها بویژه سوسیال دموکراتهای ارمنی و گرجی، چیرگی بر نیروهای استبداد صغیر و بازگرداندن مشروطیت امکان پذیر نمی‌بوده است.

و کلا، حق سناتور و حق استقلال دستگاه عدلیه واضح و معین و مشخص گردد...» (طالبوف، ۱۳۲۵: ۵۳)

«تاقانون نداریم، ملت و دولت و وطن و استقلال در معنی خود نداریم. بی‌قانون اساسی نه ملت است نه شرف و نه تکریم. هر جا قانون اساسی نیست، تبعه کور کورانه، تقلید بی شعورانه و رعب و وحشیانه است. بی‌قانون نه ملک پاینده است و نه استقلال سلطنت تأمینات آینده دارد...» (طالبوف، ۱۳۲۹: ۱۰۲-۹۹)

طالبوف در بخش دیگری از اندیشه‌های لیبرالیستی خود به پیروی از جان لاک، حق سرکشی را نیز برای مردمان در برابر سربچی حاکمیت از وظایف قانونی و حقوقی خود شناخته است. از دید آدمیت، از اندیشه‌های بسیار برجسته طالبوف، حق سرکشی مردمان در برابر ستمگری است که آن را تا نقطه پایانی اش که ستمگر کشی باشد، ادامه داده است. (آدمیت، ۱۳۶۳: ۴۹)

در حالی که طالبوف در زمینه‌های سیاسی و فلسفی یکسره پیرو لیبرالیسم بوده، در زمینه اقتصادی به سوسیالیزم گرایش داشته است. از دید او، آزادی باید «متحد با مساوات» باشد. مساوات یعنی برابری، بی‌تفاوتی و بی‌امتیازی. او سوسیالیزم را «علم اصلاح حالات فقر و رفاهیت محتاجین» تعریف می‌کند (طالبوف، ۱۳۴۷: ۴۰۵) و خواهان دخالت مستقیم دولت در تنظیم و تعدیل ثروت و مالکیت است. او به طبقه سرمایه‌داران تازه و زمینداران دوران کهنه زمینداری، هر دو تاخته و نخستین طرح منظم و جامع برای برانداختن نظام ارباب و رعیتی و تقسیم زمینها را پیشنهاد کرده است. (آدمیت، ۱۳۶۳: ۳۱)

«نظام ارباب و رعیت و نفوذ ملاکان بزرگ باید از ایران برافتد و رعیت مالک باشد یعنی برزگر مالک زمین زیر کشت خود گردد... می‌بایست در عرض سی سال تقسیم اراضی صورت گیرد... پس از این نباید در ایران ملاک باشد، همه اراضی شخصی یا خالصه دیوانی باید به تبعه فروخته شود که خود تبعه مختار و مالک باشد... و دست

آغازگر فلسفه ادبیات جدید است. همچنین وی بزرگترین اندیشه‌گر ناسیونالیسم است. منادی اخذ دانش و بنیادهای مدنی اروپایی، نقاد استعمارگری، هاتف مذهب انسان دوستی، نماینده نحلّه اجتماعی و متفکر انقلابی پیش از مشروطیت هموست. (آدمیت، ۱۳۵۷: ۱-۲)

از میرزا آقاخان کرمانی آثاری پر شمار بر جا مانده است: کتاب رضوان، ریحان بوستان افروز، آیین سخنوری در تاریخ ادبیات ایران، نامه باستان، آینه اسکندری یا تاریخ ایران باستان، تاریخ ایران از اسلام تا سلجوقیان، سه مکتوب و صد خطابه که درباره ناسیونالیسم ایرانی است، تاریخ شانزدهمین ایران که جستاری درباره اثر گذاری رویدادهای تاریخی بر جامعه ایران است، تاریخ قاجاریه و سبب ترقی و تنزل دولت و ملت ایران، در تکالیف ملت، تکوین و تشریح درباره فلسفه علوم تازه و مدنیت، هفتاد و دو ملت، حکمت نظری، هشت بهشت که در حکمت عملی است، عقاید شیخیه و باییه، انشاءالله ماشاءالله، رساله عمران خوزستان، ترجمه تلماک، ترجمه عهدنامه مالک اشتر و مقالات.

آقا خان کرمانی با حمله به آموزه‌های متافیزیکی حکمت سنتی، پایان آنرا اعلام کرد و در پی ترویج فلسفه عینی و بر پایه تجربیات علمی و معقولات بود. در این زمینه، به اندیشه فیلسوفان ایرانی همچون ابن سینا، غزالی و امام فخر رازی تاخته و نوشته است: «هر کس به آنان روی آورد، گرسنه و سرگردان ماند و از هر علمی بی خبر گشته... همه چیز بر او مجهول و تکلیفش نامعلوم شده است.» (کرمانی، ۱۳۵۲: ۷۹) او سخت هوادار اصالت عقل و اصالت تجربه بوده و از آثار بیکن، دکارت، مونتسکیو، روسو، آگوست کنت و هربرت اسپنسر اثر پذیرفته است. او دین رازده نیازهای طبیعی دانسته که به تناسب نیازهای زمانه، دستخوش دگرگونی می شود و امروزه در دگردیسی خود نیازمند به کارگیری خرد و خردورزی است. (آدمیت، ۱۳۵۷: ۱۱۵)

آقاخان تمدن باختر زمین را از دو جهت ارزشمند می شمارد: یکی دانش و فنون، و دیگری بنیادهای

از دیگر اندیشمندان سوسیال دموکرات از گروه نخست، باید از میرزا آقاخان کرمانی یاد کرد. او که در استامبول با انجمنهای روشنفکری پیوند خورده بود، نماینده بی کم و کاست فرهنگ ایرانی بود. آدمیت درباره او نوشته است: «آقاخان کرمانی، از پیشروان حکومت جدید در ایران است، نخستین بار برخی آرای فیلسوفان اخیر مغرب را در نظام فکری واحدی به فارسی در آورد، حکمت را از قالب «معقولات» و سنت های فلسفی پیشینیان آزاد ساخت و بر پایه دانش طبیعی و تجربی بنیان نهاد. اولین کسی است که علم اجتماع و فلسفه مدیریت را عنوان کرد. بنیانگذار فلسفه تاریخ نگاری جدید است. برجسته ترین مورخ مادر قرن پیش و یکتا مورخ متفکر زمان خویش. اندیشیده ترین تحلیل تاریخی را در فلسفه مزدکی و مبحث تنزل و تباهی ساسانیان همو نوشته است؛ اوست که تصور تاریخی ایران را در نظام مدنی اسلامی بررسی کرد و مجموع پدیده های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی زمان را در گذشت تاریخ مورد ارزیابی قرار داد. تواناترین نویسنده اجتماعی سده گذشته است. شاعر نامدار ملی، نقاد سنت های ادبی گذشته، نماینده نوخواهی ادبی و

○ آنچه برای شناخت ماهیت جنبش

مارکسیستی ایران اهمیت دارد، این است که این جنبش با وجود اثر پذیری از احزاب و گروه های سوسیال دموکرات قفقاز، ترکیب دو گانه ای در پیروی از حزب بلشویک و کمونیستی لنین یا اندیشه های معتدل سوسیال دموکرات های آلمان داشته است. آنچه مایه جدایی آنها در سال های بعد شد، پاگرفتن حکومت کمونیستی شوروی در ۱۹۱۸ و پیروی برخی از این گروه های مارکسیستی از آن بود.

اجتماعی و اقتصادی در ایران کرده است. کرمانی به پشتیبانی از برابری در ثروت، محدود شدن مالکیت، از میان رفتن امتیازهای اجتماعی و تأمین حقوق اجتماعی طبقهٔ زحمتکش و کارگر برخاست و نوشت: «شبهه‌ای نیست که در اجتماع اولیه بشری اصل برابری حاکم بوده است (تأثیر اندیشهٔ روسو)، و مالکیت در میان نبود. آن قانون متروک گردید: آیین مالکیت و عدم مساوات بر جامعهٔ انسانی چیره گشت. اکنون فرقه‌های مختلف به وجود آمده‌اند که مرامشان مواسات و مساوات ملی عمومی است و همه برای مسألهٔ مقدسهٔ مساوات کار می‌کنند و اول و وظیفهٔ انسانیت را همین می‌دانند. معتقدند جملگی افراد باید در امتیازات ملتی مساوی باشند، مالکیت زمین برافتد از آنکه «زمین در خلقت مثل هواست، تصاحب بردار نیست، باید بین مردم مشاع باشد و هر کس حق دارد که اجرت زحمتی را که در آبادی آن برده بگیرد. توانگران جهان همه از دزدی و تقلب صاحب دولت و ثروت شده‌اند. فقر و توانگری که در اجتماع بشری می‌بینیم از عوارض جامعهٔ مدنی و طرز تربیت و نوع حکومت است. همچنانکه مسألهٔ مالکیت منشأ ستیزگی‌های داخلی و جنگهای خارجی ملل و تصادم منافع و تضاد افکار گردید. فرقه‌های اجتماعی با کمال گرمی و حرارت در کار برانداختن ریشهٔ فقر و فاقه‌ای هستند که از اثر... شناع و ستمگری بی‌انصافان عالم پیدا شده است. در ایران نیز ثروت ملّت به هدر رفته، مساوات از میان برداشته شد. اهل ثروت و قدرت در ایران هر چه از حقوق ملّت را می‌برند عطش آز آنان را کفایت نمی‌کند. اما جماعت‌های مختلف در مغرب زمین برخاسته‌اند که منشور مساوات و مواسات را در گیتی اجرا نمایند.» (کرمانی، تاریخ شائزمان، ۱۳۵۲: ۱۱۲)

اندیشهٔ سوسیال دموکراسی از این دست در میان دیگر اندیشمندان و فعالان سیاسی نیز ادامه یافته است. پس از انقلاب مشروطه، علی اکبر دهخدا با امضای ع.ا. در رشته نوشتارهایی در روزنامهٔ صوراسرافیل به پشتیبانی از برچیده شدن نظام ارباب و رعیتی با همان رویکرد شاخهٔ نخست سوسیال دموکراتها به چاپ رساند و بر این نکته انگشت گذاشت که تا هنگامی که طبقهٔ

سیاسی و اجتماعی آن. او آموختن علم و صنعت و دانش باختر زمین را شرط پیشرفت زندگی در جهان نو دانسته است. از دید او، هیچ سزاوار نیست که آنی از تحصیل علم و حکمت و علوم تازهٔ این دوران مانند فیزیک و شیمی کوتاهی ورزیم و هر کس قصور کند، ظلم عظیم کرده است. (دولت آبادی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۶) میرزا آقاخان کرمانی در زمینهٔ سیاسی با پافشاری بر ناسیونالیسم ایرانی و عناصر آن چون آیین زرتشت بعنوان کاملترین کیش ایرانی، خون، نژاد و تبار ایرانی، قوم آریایی و زبان ملی، خواهان پایه‌گذاری حکومت ملی شده است. (آدمیت، ۱۳۵۷: ۲۸۷-۲۶۴) ولی حکومت ملی دلخواه وی، در چارچوب «حکومت مشروطیهٔ قانونیه» معنا می‌یابد. (کرمانی، ۱۳۵۳: ۱۶۱) از دید کرمانی، عامل اصلی وایس ماندگی ایران، «حکومت دیسپوتیستی و مذهب فئاتیکی» است:

«دیسپوت کسی است که در مملکتداری به هیچ قانون و قاعده متمسک نبوده و به همه چیز توده بلاحد و انحصار داشته باشد و همواره مستبداً به رأی و هوای نفس خویش رفتار کند و مردمان در حکومت او از هیچ چیز حتی جانهای خود ایمن نباشند و چون بندگان زر خرید اسیر، از حقوق بشریت و حظوظ آدمیت محروم و ممنوع به سر برند.» (همان: ۱۲۲)

او آزادی و عدالت را از حقوق طبیعی انسانها و حکومت دیسپوت را ناهمخوان با آیین طبیعت و مایهٔ خرابی و ویرانی اجتماع دانسته و بر پایهٔ اندیشه‌های انقلابی در فرانسه، خواهان انقلاب بر ضد نظامهای استبدادی شده، ولی نگاه ویژه‌ای به سر نوشت توده‌های مردم و عدالت اجتماعی داشته است. دربارهٔ آزادی نوشته است: «آزادی آنست که هیچ کس در هیچ عالمی اعتراض بر دیگری نکرده، کسی را با کسی کاری نباشد، و هیچکس از دایرهٔ حدود شخصی خود تجاوز نکند.» (کرمانی، ۱۳۵۳: ۶۹) ولی مرز آزادی هر کس را حد آزادی دیگری دانسته است. او در این زمینه خواهان برابری زنان با مردان شده است. (همان: ۱۲۲-۱۲۱) از دیدگاه آقاخان کرمانی، آزادی، بی‌برابری ممکن نیست و همین نکته، وی را متوجهٔ نابرابریهای

کشاورز در تنگدستی به سر می‌برد، نمی‌توان از اصلاحات دم‌زدو اینکه اصلاحات بورژوازی، مایه رستگاری روستاییان نیست و در این زمینه خواهان اصلاحات بنیادی در شیوه توزیع ثروت شد. (آدمیت، ۱۳۵۵: ۲۸۱-۲۷۳)

از دیگر جریانهای چپ، سوسیال دموکراسی با گرایش مارکسی بوده است. این اندیشه و اندیشه‌ای که پس از آن بررسی خواهیم کرد، یعنی اندیشه کمونیستی، هر دو برخلاف لیبرال دموکراتها و سوسیال دموکراتها از گروه نخست، فعالیت‌های پنهانی و حزبی گسترده‌ای در میان لایه‌های اجتماعی بویژه در آذربایجان و گیلان آغاز کرده بودند و در ترویج اندیشه برابری خواهی میان بست‌نشینان در سفارت انگلیس نیز نقشی برجسته داشتند، ولی اوج فعالیتشان به هنگام تصرف تهران به دست مجاهدین و سقوط محمدعلی شاه بود. به سخن دیگر، این دو اندیشه پس از فتح تهران نمود بیشتری یافته و پیش از انقلاب مشروطه، نقش پیروانشان کمابیش پنهانی و کمتر از دیگر نیروها بوده است.

پاگرفتن جریانهای مارکسیستی در ایران (سوسیال دموکراسی و کمونیسم) از آنجا آغاز شد که بسیاری از ایرانیان جوای کار از لایه‌های فرودست، بویژه از آذربایجان و گیلان، به قفقاز مهاجرت کردند و به سبب تنگدستی و خودکامگی و بی‌عدالتی در ایران و نیز تجربه تلخ سیاستهای استعماری روسیه تزاری در کشورشان، جذب اندیشه‌های انقلابی و برابری‌جویانه در قفقاز شدند، به گونه‌ای که تا ۱۲۸۵ ش شمار ایرانیان مهاجر مقیم قفقاز را نزدیک به نیم میلیون تن برآورد کرده‌اند که بیشتر در صنعت نفت باکو، معادن زغال سنگ و بندرهای جنوبی روسیه به کار پرداخته بودند. (شاکری، ۱۳۸۴: ۱۲۵-۱۱۳)

تب جریانهای سیاسی در روسیه که سرانجام به انقلاب ۱۹۰۵ انجامید (یک سال پیش از انقلاب مشروطه)، چنان بالا بود که بر همه ایرانیان مهاجر در قفقاز اثر گذاشته بود. نقطه مشترک میان انقلابیون روسی و ایرانیان مهاجر، بیزاری آنان از روسیه تزاری و پایگاه طبقاتی‌شان بود، زیرا بیشتر از لایه‌های کارگری و فرودست جامعه برخاسته بودند. حزب سوسیال

دموکرات کارگران روس که در ۱۸۹۸ م پایه‌گذاری شده بود، مردمان غیر روس بویژه مسلمانان قفقاز و ارمنیان و گرجیها را به خود جلب کرد. مسلمانان قفقاز نیز با رویکرد سوسیالیستی، حزب همت را در ۱۹۰۴ در بادکوبه بنیاد کردند. پایه‌گذار آن حزب دکتر نریمان نریمانف بود. ارمنیان هم با همان رویکرد، حزب هنگچاک^{۱۲} و حزب داشناک^{۱۳} را برپا کردند. مرکز هنگچاک در ژنو و دفترهای بزرگ داشناک در ایران (خوی، سلماس و تبریز) و ترکیه بود. کارگران ایرانی مقیم قفقاز برای سازماندهی مبارزه‌ها، به پیروی از دیگر سوسیالیستهای منطقه، حزبی به نام «عدالت» در ۱۲۸۳ ش (۱۹۰۴ م) به راه انداختند. به آنها فرقه اجتماعيون عاميون (مجاهد) نیز می‌گفتند. از بنیانگذاران این حزب اسدالله غفارزاده، محمد یاروف، جاپار یازده، و آخوندوف بودند. (کولایی، ۱۳۷۶: ۶۷-۷۲) چنانچه خواهیم روند اندیشه کمونیستی در ایران را پیگیری کنیم، باید همین سازمان را نماینده این اندیشه بدانیم که در ۱۲۹۹ خورشیدی نام خود را در کنگره انزلی به ریاست حیدر عمواغلی به حزب کمونیست^{۱۴} ایران تغییر داد. (لاجوردی، ۱۳۶۹: ۹) این کنگره خواستار پایان بخشیدن به سلطه امپریالیسم در ایران، مصادره اموال همه شرکتهای خارجی، شناسایی حق خودمختاری برای همه ملیتها در چارچوب یکپارچگی ملی، مصادره همه زمینهای مالکان بزرگ و تقسیم آنها میان دهقانان و سربازان ارتش انقلابی، همبستگی با روسیه شوروی و جنبش بین‌المللی کارگری شد. (ذبیح، ۱۳۶۵: ۶۱) ۱۵

فرقه اجتماعيون عاميون (مجاهد) با گشودن شعبه‌هایی در تبریز، رشت، تهران و مشهد، فعالیت‌های خود را گسترش داد و به نوشتن اساسنامه سازگار با اوضاع ایران، آموزش نظامی هواداران، راه‌اندازی کلاسهای تئوریک، گردآوری اسلحه، تهیه و ارسال مهمات و... پرداخت. ۱۶ از اقدامات ملی فرقه اجتماعيون عاميون، دادن کمکهای فراوان نظامی و مالی به یاران ستارخان و همکاری با نهضت گیلان برضد استبداد صغیر به ریاست یفرم خان ارمنی از حزب داشناک بوده است. آنها همچنین به کارگران ایرانی در قفقاز و مشروطه‌خواهان بویژه در دوران محاصره تبریز

○ کسانی چون محمدامین رسولزاده، آرشاویر چلنگریان، نریمانف و چندی بعد خلیل ملکی با اینکه تفاسیر ژرفی از اوضاع ایران بر پایهٔ تئوریهای مارکسیستی به دست می‌دادند، هرگز پیرو حزب کمونیست شوروی و سرسپردهٔ آن نشدند و به مبارزهٔ پارلمانی در چارچوب نظام دموکراتیک برای برآوردن آرمانهای کارگری و عدالت و برابری پایبند ماندند.

در سایهٔ آموزه‌های مارکسیستی و سوسیالیزم بین‌الملل و باور به لزوم نابودی سرمایه‌داری جهانی و پایبندی به کمونیزم انقلابی و همچنین نیاز به پشتیبانی از سوی یک قدرت از دید مالی، سیاسی و تئوریک در برابر رژیمهای خودکامه و وابسته به غرب در کشورهايشان، زیر چتر امپریالیسم روسی از گونهٔ کمونیستی آن رفتند و همین سبب شد که برخی از آنها با آنکه زمینه‌های دینی داشتند، به سوی اندیشه‌ها و تفسیرهای ماتریالیستی، مادی و ضد مذهبی کشانده شوند. در این زمینه می‌توان از گروه ۵۳ نفری وابسته به حزب کمونیست ایران به رهبری حیدر عمواغلی و سپس حزب تودهٔ ایران یاد کرد. از سوی دیگر، کسانی چون محمدامین رسولزاده،^{۱۹} آرشاویر چلنگریان، نریمانف و چندی بعد خلیل ملکی با اینکه تفاسیر ژرفی از اوضاع ایران بر پایهٔ تئوریهای مارکسیستی به دست می‌دادند، هرگز پیرو حزب کمونیست شوروی و سرسپردهٔ آن نشدند و به مبارزهٔ پارلمانی در چارچوب نظام دموکراتیک برای برآوردن آرمانهای کارگری و عدالت و برابری پایبند ماندند. برای نمونه، رسولزاده که بزرگترین نظریه‌پرداز مارکسیست در دوران انقلاب مشروطه بود، و با سوسیال دموکراتهای آلمان چون کائوتسکی همکاری داشت، در برابر اندیشه‌های کمونیستهای چون لنین، بر آن بود که: «در ایران سرمایه‌داری اروپا و آمریکا را نداریم تا اینکه

به دست نیروهای استبدادی محمدعلی شاه، کمکهای بسیار کردند (خسرویناه، ۱۳۸۲) به گونه‌ای که از دید برخی کسان، بی‌کمک آنها بویژه سوسیال دموکراتهای ارمنی و گرجی،^{۱۷} چیرگی بر نیروهای استبداد صغیر و بازگرداندن مشروطیت امکان‌پذیر نمی‌بوده است. (شاکری، ۱۳۸۴: ۲۸۸ و ۲۴۷-۲۳۷)

با آنکه نقش احزاب و گروههای یاد شده در انقلاب مشروطه و پس از آن انکارناپذیر است^{۱۸}، باید به ماهیت چندگانه و گاه تناقض آلود این جنبش مارکسیستی توجه کرد. آنچه همهٔ هواداران کمونیزم و سوسیال دموکراسی [چه مارکسیستها و چه هواداران نظریهٔ دولت رفاهی] را گرد هم آورد (همگی آنها پس از پاگرفتن حزب دموکرات، در مجلس دوم در کنار هم ایستادند) همانند همهٔ ائتلافهای سیاسی در ایران، بیشتر رویارویی با دشمنان مشترک (هواداران استبداد، محافظه‌کاران، سنت‌گرایان و بیگانگان) بود، که پس از برافتادن آنها، این حزب نیز به تندی از هم پاشید. دوم اینکه، نوگرایی این گروهها و باورشان به برخی شکلهای مدرنیته چون پیشرفت و نوسازی و توسعهٔ کشور برای رها شدن از واپس ماندگی و جبران شکستها بود که در این زمینه حمله‌های سختی به محافظه‌کاران و سنت‌گرایان کردند و حتا تا مرز نابودی آنان پیش رفتند. سوم اینکه، روشهای انقلابی و تندروانه، آنها را به سوی آرمانهای توده‌ای و اصلاحات ژرف در راستای برابری خواهی کشاند. آنها در این زمینه خواهان از میان رفتن سلسله مراتب اجتماعی، امتیازهای موروثی، تقسیم زمینها میان دهقانان، بهبود نظام مالیاتی، کاهش ساعت کار کارگران، افزایش دستمزدها و... شدند که این نکته‌ها در اساسنامهٔ همگی آنها آمده است. ولی آنچه برای شناخت ماهیت جنبش مارکسیستی ایران اهمیت دارد، این است که این جنبش با وجود اثرپذیری از احزاب و گروههای سوسیال دموکرات قفقاز، ترکیب دوگانه‌ای در پیروی از حزب بلشویک و کمونیستی لنین یا اندیشه‌های معتدل سوسیال دموکراتهای آلمان داشته است. آنچه مایهٔ جدایی آنها در سالهای بعد شد، پاگرفتن حکومت کمونیستی شوروی در ۱۹۱۸ و پیروی برخی از این گروههای مارکسیستی از آن بود. بسیاری از آنها

دموکراتی باشد، و زمام امور آن به دست عامه ملت که قسمت اعظم آنرا تشکیل می‌دهد، سپرده شود.» (آدمیت، ۱۳۵۷: ۳۰۵)

نتیجه‌گیری

گروههایی که بعنوان جریان چپ از آنها یاد می‌شود، یعنی سوسیال دموکراتهای هوادار دولت رفاهی با گرایش لیبرال، سوسیال دموکراتها با گرایش مارکسیستی، و سرانجام کمونیستها، همگی در کنار دیگر نیروها با اندیشه‌های غیر چپ، در راهبری فکری و عملی جنبش مشروطیت در ایران که برآیند آن پدید آمدن مجلس، قانون اساسی، برپایی نظام سیاسی مشروطه، آزادی بیان و قلم، پاگرفتن کابینه، پدیدار شدن گفتمانهای سیاسی-اقتصادی تازه در جامعه و در میان نخبگان و... بود، و روند دگرگونیهای پس از آن، نقش داشته‌اند. آنان که بیشتر در چارچوب مجلس و قانونگذاری و نیز بیرون از آن در راه اجرای اصلاحات بنیادی کوشش می‌کردند، بویژه سوسیال دموکراتها (با هر دو گرایش)، پی‌گیر همان آرمانهایی بودند که هدف بخش بزرگی از جامعه روشنفکری آن روزگار به‌شمار می‌رفت؛ آرمانهایی چون تقسیم زمینها میان دهقانان، اصلاح نظام مالیاتی، گسترش دادن خدمات اجتماعی و... که همگی به علت مخالفت صاحبان منافع در درون مجلس و بیرون از آن چون اشراف، زمینداران بزرگ و سران عشایر با دشواری روبه‌رو شد. همین شکست در پیگیری هدفهای اجتماعی و اقتصادی، مایه افزایش کشمکشهای سیاسی و اجتماعی شد که این بار نه میان هواداران استبداد و مشروطه‌خواهان، که میان خود مشروطه‌خواهان رخ می‌نمود و بزرگترین نمونه تاریخی آن، ترور آیت‌الله بهبهانی یکی از رهبران مشروطه از سوی کسانی بود که گرایش کمونیستی داشتند. این رویداد نشان داد که موافقت و مخالفت با آرمانهای مشروطه، از برداشتهای متفاوت از مشروطیت مایه می‌گرفته و بخشی از نیروها همچون نوگرایان رادر رویارویی با دیگر نیروهای مشروطه‌خواه قرار می‌داده است. حتا در میان نوگرایان نیز برداشتهای گوناگونی از

سوسیالیست شده بر ضد او کار کنیم و چون سرمایه و سرمایه‌داری نیست، پرولتاریا هم نیست... در مملکتی که سرمایه‌داری نیست، در مملکتی که عمده و کارگر کارخانجات مفقود است، در مملکتی که هنوز به معیشت قرون وسطی روزگار می‌گذرانند، در مملکتی مثل ایران، سوسیالیزم يك خیال است بی حقیقت.» (آدمیت، ۱۳۵۵: ۳۰۱) گذشته از آن، بسیاری از سوسیال دموکراتهایی که تحلیل مارکسی را پذیرفته بودند، باردهر گونه انقلاب کمونیستی، بر ضرورت دموکراسی و اصلاحات بنیادین اجتماعی پافشاری می‌کردند. رسول زاده می‌گوید:

«نتیجه اینکه لازم است ایران جدید را به طرز اداره صحیح در آورد و حس آنارشی را که در سنوات انقلاب اخیر احداث شده دور نموده، حکومت قانونی قوی تشکیل داده، به اصلاحات اساسی پرداخت. سعادت آینده وطن در اتحاد صنف عامه مملکت است؛ ایران تجدیدپیدا، باید دارای دولت

○ رسول زاده که بزرگترین نظریه پرداز مارکسیست در دوران انقلاب مشروطه بود، و با سوسیال دموکراتهای آلمان چون کائوتسکی همکاری داشت، در برابر اندیشه‌های کمونیستهایی چون لینن، بر آن بود که: «در ایران سرمایه‌داری اروپا و آمریکا را نداریم تا اینکه سوسیالیست شده بر ضد او کار کنیم و چون سرمایه و سرمایه‌داری نیست، پرولتاریا هم نیست... در مملکتی که سرمایه‌داری کارخانجات مفقود است، در مملکتی که هنوز به معیشت قرون وسطی روزگار می‌گذرانند، در مملکتی مثل ایران، سوسیالیزم يك خیال است بی حقیقت.»

جوانی و پیری او تقسیم می‌کنند. از دید آنان، مارکس جوان، انقلابی و خواهان براندازی سرمایه‌داری و تحقق سوسیالیسم از راه‌های خشونت‌آمیز بود، در حالی که مارکس مسن خواهان تحقق سوسیالیسم و جامعه کمونیستی از راه تکامل سرمایه‌داری و به شیوه مسالمت‌آمیز بوده است. مارکسیست‌هایی چون لنین، تروتسکی، استالین، مائو و... در حالی که تفسیر دوم را «تجدید نظر طلبی» و دروغین می‌پندارند، به مارکس انقلابی باور دارند.

۴. گرچه در سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۰ م هنوز انقلاب کمونیستی روسیه (۱۹۱۷) رخ نداده بود، ولی این دهه، دوران اوج‌گیری فعالیت‌های کمونیستی در روسیه و قفقاز و حتا بالا گرفتن جریان چپ در اروپا بود.

۵. فروپاشی نظام شوروی در ۱۹۹۱، درستی ادعای سوسیال دموکرات‌هایی چون کائوتسکی و برنشتاین را ثابت کرده است.

۶. او گرچه به علت تجارب عملی و شهرت سیاسی، به ریاست معنوی حزب توده که حزبی کمونیستی بود برگزیده شد، ولی دلبستگی‌اش به عدالت اجتماعی و برابری، بیشتر در باورهای اسلامی و درمندی اجتماعی‌اش ریشه داشت تا در تئورهای مارکسیستی. سلیمان میرزا چنان دلبسته اسلام بود که عضویت زنان در حزب توده را مخالف شرع می‌دانست. (طبری، ۱۳۶۶: ۱۴۵-۱۲۳)

۷. برجسته‌ترین این افراد از دید سیاست عملی، سیدحسین تقی‌زاده بود. هرچند وی و دیگر افراد نام برده شده را در کنار کسانی چون حیدر عمو اوغلی و برخی مارکسیست‌های دیگر از بنیادگذاران حزب دموکرات می‌دانند، ولی تفاوت‌ها را در نظر نمی‌گیرند. همکاری بعدی تقی‌زاده با حکومت رضاشاه و دوستی نزدیک سلیمان میرزا (پدر معنوی حزب توده در ۱۳۲۰) و... با وی، که به اصلاحات و نوسازی دموکراتیک در سایه حکومت رضاخان امید داشته‌اند، نشان دهنده رویکرد غیر مارکسیستی آنان و مایه دور شدنشان از اندیشه‌های دیگر بنیادگذاران حزب دموکرات بوده است. باور داشتن به اصلاحات اجتماعی و رویکرد یکسانشان به چهره دوم مدرنیته یعنی پیشرفت، عدالت و برابری، کسانی چون تقی‌زاده و سلیمان میرزا را در کنار حیدر عمو اوغلی، رسول‌زاده، نریمانف و... جای داد. در زمینه زندگانی سیدحسین تقی‌زاده، سیاستمدار اثرگذار، چالش برانگیز و رادیکال، به (کاتوزیان: ۱۳۸۴: ۸۷-۳۲) مراجعه شود.

۸. البته اینان نیز از اندیشه‌های سوسیالیستی، مارکسیستی و آنارشیزم در آن دوران در اروپا بویژه در روسیه و آلمان که با شتاب در جهان روبه‌رو بود و سرانجام مایه انقلاب کمونیستی ۱۹۱۷ روسیه به رهبری لنین شد، اثر پذیرفته بودند، ولی هرگز از مارکسیسم پیروی نکردند. برای اثبات این نکته، می‌توان به

آرمانهای مشروطه وجود داشته که برخاسته از درک متفاوت آنها از مدرنیته بوده است. در حالی که لیبرال دموکرات‌ها به چهره نخست مدرنیته یعنی دموکراسی خواهی نظر داشتند، سوسیال دموکرات‌ها (با هر دو گرایش لیبرال و مارکسیستی) در پی هر دو چهره مدرنیته یعنی دموکراسی و عدالت خواهی و برابری خواهی بودند. این در حالی بود که گروه‌ها با گرایش کمونیستی که بیشتر نیروهای چریکی، نظامی و پنهانی را در آن دوران در بر می‌گرفتند، تنها به چهره دوم مدرنیته یعنی پیشرفت، برابری، عدالت، دولت، تمرکز و... توجه داشتند و تأکیدشان بر چهره نخست تجدید، یعنی دموکراسی، صوری و غیر واقعی بود.

بر سر هم، جریان چپ توانست مبارزه اجتماعی رادیکال و حتا مسلحانه را در ایران مطرح سازد و گروه‌های سیاسی را به تندروی بیشتر بکشانند و نیز به پاگرفتن ادبیات سیاسی توده‌ای کمک کند. برخی از وابستگان به این جریان، یعنی سوسیال دموکرات‌ها با گرایش لیبرالی که با شکست مشروطیت، از دستیابی به هدف‌هایشان نومید و از دیگران جدا شده بودند، پس از پاگرفتن سلطنت پهلوی، به آن پیوستند و حتا دیکتاتوری رضاشاهی را برای دستیابی به توسعه و امنیت یاری دادند. بخشی دیگر از آنها یعنی سوسیال دموکرات‌ها با گرایش مارکسیستی و کمونیست‌ها نیز پس از پاگرفتن اتحاد جماهیر شوروی و در راستای منافع آن، به دشمنی با رضاشاه پرداختند که پس از چندی بعنوان «۵۳ نفر» دستگیر و زندانی شدند. این گروه پس از شهریور ۱۳۲۰ و باز در راستای منافع اتحاد جماهیر شوروی، حزب توده را به راه انداخت و در سایه وابستگی به بیرون، در گذر سال‌ها نقش‌هایی گوناگون و تناقض آلود بازی کرد.

یادداشتها

۱. از این جریان با نام‌های دیگری چون «اجتماعیون-عامیون» یا «طرفداران دموکراسی اجتماعی» نیز یاد شده است که بر گردان واژه به‌واژه «سوسیال دموکراسی» است.
۲. البته بسیاری از سوسیال دموکرات‌ها در ایران از اندیشه‌های ماتریالیستی مارکس پیروی نمی‌کردند که این خود یک تناقض برجسته به‌شمار می‌آید.
۳. بسیاری از مارکسیست‌ها، اندیشه‌های مارکس را به دو دوره

○ گروههایی که بعنوان جریان چپ از آنها یاد می‌شود، یعنی سوسیال دموکراتهای هوادار دولت رفاهی با گرایش لیبرال، سوسیال دموکراتها با گرایش مارکسیستی، و سرانجام کمونیستها، همگی در کنار دیگر نیروها با اندیشه‌های غیر چپ، در راهبری فکری و عملی جنبش مشروطیت در ایران که برآیند آن پدید آمدن مجلس، قانون اساسی، برپایی نظام سیاسی مشروطه، آزادی بیان و قلم، پاگرفتن کابینه، پدیدار شدن گفتمانهای سیاسی-اقتصادی تازه در جامعه و در میان نخبگان و... بود، و روند دگرگونیهای پس از آن، نقش داشته‌اند.

۱۳. دانشناک یا فدراسیون انقلابی ارمنی به دست کریستافور میکائیلیان، رستم زوریان و سیمون زاواریان پایه‌گذاری شد که همچون هنجاکها به کارهای مسلحانه و یارتیزی و به مارکسیسم باور داشتند، ولی برخلاف هنجاکها خواهان استقلال نبودند، بلکه از خودمختاری آن پشتیبانی می‌کردند. یفرم خان ارمنی که یکی از فرماندهان نظامی به هنگام فتح تهران پس از به توپ بسته شدن مجلس به فرمان محمدعلی شاه بود و در فروافکندن حکومت استبدادی ضد مشروطه در کنار یاران خود نقش داشت و بعدها ریاست نظمیة ایران را به عهده گرفت و در خلع سلاح کردن مجاهدین و هواداران ستارخان نیز نقشی برجسته بازی کرد، از همین دانشناک‌ها بود.

۱۴. حزب کمونیست ایران به رهبری حیدر عمواغلی نقشی برجسته در نهضت جنگل به رهبری میرزا کوچک خان بازی کرد. حیدر عمواغلی در برپا کردن جمهوری سوسیالیستی گیلان و انحراف نهضت جنگل از یک حرکت ملی و توده‌ای به یک حرکت حزبی، آرمانی و همپیمان روسهای کمونیست که یکی از عوامل بنیادی شکست میرزا کوچک خان بود، دست داشت. او کمیسر خارجه جمهوری گیلان بود و در یک اختلاف درونی با دیگر اعضای نهضت، کشته شد.

۱۵. حزب توده، خاستگاه خود را فرقه اجتماعیه عامیون می‌داند، نه حزب دموکرات (اتحادیه، ۱۳۸۱: ۳۵۷)

۱۶. از اقدامات این فرقه، کشتن اتابک، ترور نافر جام محمدعلی شاه و کشتن آیت‌الله بهبهانی بوده است. این فرقه حتا تشکیلاتی سری و کوچک در تبریز با نام «مرکز غیبی» به راه انداخت که از اعضای برجسته آن علی مسیو، حاج علی دوافروش و حاج رسول صدقیانی بودند و آموزش نظامی و تروریستی افراد مجاهد را بر عهده داشت. در جریان قیام ستارخان، اعضای این مرکز با او همکاری داشتند.

۱۷. انگیزه اصلی مشارکت سوسیالیستهای ارمنی و گرجی در انقلاب مشروطیت ایران، مخالفت آنان با دولت روسیه تزاری بود. آنان پیمان بسته بودند که به منافع تزار در هر جای جهان آسیب زنند. سوسیالیستها همچنین برای پیشبرد آرمانهای سوسیالیستی، آماده کمک به همه هم مسلکان خود در سراسر جهان بودند و برای آنها سلاح، پول و نیروی نظامی می‌فرستادند.

۱۸. گذشته از نقش سوسیال دموکراتهای مارکسیست و کمونیستها در پیروزی نظامی مشروطه خواهان بر نیروهای دولتی در مرحله دوم مشروطیت و کمکهایشان به انقلابیون و بسیج آنها، باید از اثر کارساز آنها در گسترش گفتمان انقلابی در ایران سخن گفت. آنها مفهوم انقلاب، دگرگونی انقلابی، اصلاحات ارضی، مبارزه مسلحانه و دیگر مفاهیم تندروانه را وارد ادبیات توده‌ای کردند. همچنین نخستین کسانی بودند که حزب

تحلیلهای آنان استناد کرد که هرگز متکی بر آرای مارکس و مارکسیستها نبوده، بلکه متأثر از جریانهای اجتماعی در اروپای باختری و اندیشه کسانی چون بنتام و... بوده است.

۹. کتابهای طالبوف از سوی شیخ فضل الله نوری تحریم و خود او تکفیر شد. (حائری، ۱۳۶۴: ۵۱)

۱۰. از همین دیدگاه حمله‌های سختی به سلطه اعراب بر ایران کرده است. از دید او: «هر شاخه از درخت اخلاق زشت ایران را که دست می‌زنیم، ریشه او کاشته عرب و تخم او بذر مزروع آن تازیان است. جمیع ردایل و عادات ایرانیان یا امانت و ودیعه ملت عرب است یا ثمر و اثر تاخت و تازهایی که در ایران واقع شده است. (کرمانی، تاریخ شانزدهمین، ۱۳۵۲: ۱۱۲)

۱۱. آدمیت او را بزرگترین اندیشمند در زمینه فلسفه انقلاب تا دوران جنبش مشروطیت دانسته است. با همین آوازه بود که پس از ترور ناصرالدین شاه، متهم به همدستی در قتل شاه شد و در ۴۳ سالگی با یارانش خبیر الملک و شیخ احمد رومی، پس از آنکه از سوی دولت عثمانی تحویل دولت ایران شدند، اورا سر بریدند.

۱۲. هنجاک به دست او تبیس نظر باکیان و ماریام واردانیان با گرایشی یکسره مارکسیستی برپا شد و تبلیغ، ترویج، سازماندهی و اقدام نظامی را در دستور کار خود داشت. انگیزه این سازمان، پایه‌گذاری ارمنستان مستقل بود.

- حائری. عبدالهادی، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۴

- خسرو پناه. محمد حسین، نقش آرامنه در سوسیال دموکراسی ایران (۱۹۱۱-۱۹۰۵)، تهران: شیرازه، ۱۳۸۲

- سعیدی. گلناز، انقلاب اول روسیه و عصر مشروطه، تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۴

- شاکری. خسرو، پیشینه‌های اقتصادی-اجتماعی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال دموکراسی، تهران: اختران، ۱۳۸۴

- لاجوردی. حبیب، اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، ترجمه ضیاء صدقی، تهران: نشر نو، ۱۳۶۹

- لوین. اندرو، نظریه لیبرال دموکراسی، ترجمه سعید زیباکلام، تهران: سمت، ۱۳۸۴

- همایون کاتوزیان. محمدعلی، تضاد دولت و ملت؛ نظریه تاریخ و سیاست در ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نی، ۱۳۸۴

- کرمانی. میرزا آقاخان، سه مکتوب؛ در منوچهر کمالی طه، اندیشه قانون خواهی در ایران قرن نوزدهم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۲

- کرمانی، میرزا آقاخان، تاریخ شانزدهم ایران؛ در منوچهر کمالی طه، اندیشه قانون خواهی در ایران قرن نوزدهم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۲

- کرمانی: میرزا آقاخان، هشت بهشت؛ در منوچهر کمالی طه، اندیشه قانون خواهی در ایران قرن نوزدهم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۳

- کولاکوفسکی. لشک، جریانه‌های اصلی در مارکسیسم: برآمدن، گسترش و فروپاشی، ترجمه عباس میلانی، تهران: آگاه، ۱۳۸۵

- کولایی. الهه، استالینسم و حزب توده ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶

- طالبوف. میرزا عبدالرحیم، مسائل الحیات، تفلیس: مطبعة غیرت، ۱۳۲۴

- طالبوف. میرزا عبدالرحیم، مسالك المحسنين، تهران: جیبی، ۱۳۴۷

- طالبوف. میرزا عبدالرحیم، ایضاحات در خصوص آزادی، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۲۵

- طالبوف. میرزا عبدالرحیم، سیاست طالبی، به کوشش حاج سید ابراهیم ثقة الاسلام شیرازی، بی‌نا، ۱۳۲۹

- طبری. احسان، کژراهه، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۶

- نقیب‌زاده. احمد، حزب سیاسی و عملکرد آن در جوامع امروز، تهران: دادگستر، ۱۳۷۸

- هدایت. حاج مهدی قلی (مخبر السلطنه)، خاطرات و خطرات، تهران: زوار، ۱۳۷۵

سیاسی را به معنای مدرن آن در ایران پدید آوردند. در واقع، بنیادگذاری حزب دموکرات، با همه اندیشه‌های گوناگونی که در آن به چشم می‌خورد، کار آنان بود. از سوی دیگر، باید از نقش آنها در بازتاب یافتن کودتای محمدعلی شاه بر ضد مجلس در سطح جهان یاد کرد. این کار به دست سوسیالیست‌ها و کمونیست‌های ایرانی و از راه احزاب و مطبوعات چپ در روسیه و اروپا صورت گرفت و واکنشی جهانی به سود مشروطه‌خواهان برانگیخت.

۱۹. رسول‌زاده که نخستین بار اندیشه سوسیال دموکراسی با گرایش مارکسیستی را در پیوند با ایران به گونه فلسفی-اجتماعی بیان کرد، نوشتارهای برجسته‌ای چون «آینده دموکراسی»، «سیر سوسیالیزم»، «اوضاع سیاسی روسیه» و دهها نوشتار دیگر درباره ایران دارد. او از بنیادگذاران حزب همت و سپس رهبر حزب مساوات بود و چندی ریاست مجلس قانونگذاری جمهوری ماورای قفقاز را پس از سرنگونی حکومت تزار در روسیه داشت، ولی بعدها به سبب اختلاف با حکومت کمونیستی روسیه، تبعید شد. او گرچه سخت به مارکسیسم پایبند بود، ولی به دیدگاه‌های سوسیال دموکرات‌های آلمان نیز گرایش داشت و مقالات انتقادی کوبنده‌ای درباره حکومت استبدادی کمونیستی در روسیه نوشت.

منابع

- آدمیت. فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران: پیام، ۱۳۵۵

- آدمیت. فریدون، فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، تهران: پیام، ۱۳۵۷

- آدمیت. فریدون، اندیشه‌های طالبوف تبریزی، تهران: دماوند، ۱۳۶۳

- اتحادیه. منصوره، پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت، تهران: کتاب سیامک، ۱۳۸۱

- بشیریه. حسین، دولت عقل، تهران: مؤسسه نشر علوم نوین، ۱۳۷۴

- بشیریه. حسین، تاریخ اندیشه‌های سیاسی مارکسیستی، تهران: نی، ۱۳۷۶

- بهار. محمدتقی، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۱

- دوورژه. مورس، احزاب سیاسی، ترجمه رضا علوی، تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۷

- دولت‌آبادی. یحیی، حیات یحیی (۴ جلد)، تهران: عطار و فردوسی، ۱۳۷۱

- ذبیح. سپهر، تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: عطایی، ۱۳۶۵